

## جهانی شدن و سرزمین‌سازی در جغرافیای سیاسی (مطالعه موردی رویکرد امریکا و اتحادیه اروپا)

امیر شریفی<sup>۱</sup>

دانشجوی دکترای جغرافیای سیاسی، واحد گرمسار، دانشگاه آزاد اسلامی، گرمسار، ایران

### مجید ولی شریعت پناهی

دانشیار جغرافیا و برنامه‌ریزی روستایی، واحد یادگار امام خمینی (ره) شهر ری، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۹/۰۲/۱۶ تاریخ صدور پذیرش: ۱۳۹۹/۰۵/۱۸

### چکیده

جغرافیای سیاسی دانشی مفید و اساسی برای فهم معادله‌ها و جریان‌های بین‌المللی در عصر کنونی و آینده است. مفاهیمی مانند گار و حیاتی مرتبط به زندگی انسان‌ها، از جمله سرزمین در این بخش از علوم انسانی مطالعه می‌شود، اما هم‌اکنون بحث‌های زیادی در رابطه با بی‌اهمیت شدن و از موضوعیت افتادن مفهوم سرزمین در عصر جهانی شدن وجود دارد. بحث سرزمین‌زدایی آنچنان انجمن‌های علمی و دانشگاهی را به خود جذب کرده که گویی جهانی شدن به معنای سرزمین‌زدایی است. جهانی شدن در حال اتفاق و پیشروی به سوی آینده‌ای مبهم است. در ارتباط با تأثیر این فرآیند بر فضای جغرافیایی دیدگاه‌های متناقضی وجود دارد؛ گرچه برخی سعی در اثبات اهمیت جغرافیا و ماندگاری و تأثیر آن در زندگی اجتماعی دارند ولی به زعم عده‌ای دیگر آینده‌ای روشن برای علم جغرافیا و مفهوم سرزمین وجود ندارد. بی‌مکان شدن جریان‌ها، غیرسرزمینی شدن نهادها، سازمان‌ها و شرکت‌ها نوید رسیدن نوع جدیدی از روابط اجتماعی را می‌دهد. پدیده‌ای نوظهور در حال تکامل است که مفاهیمی همانند مکان، مرز، سرزمین، ناحیه، منطقه، تنوع و تفاوت را از بین برده و این به معنی پایان یا مرگ جغرافیا است؛ بنابراین کنکاشی اساسی در زمینه حقیقت و ماهیت جغرافیا و چگونگی آینده آن از امور مهم و وظایف اصلی جغرافی دانان است که این کار نیز در حد توان در پی پاسخ به آن می‌باشد. این نوشتار با نگاهی آینده‌پژوهانه و رویکردی نواقح‌گرایانه تلاش دارد، فرآیند جهانی شدن را با نگاهی سرزمینی تحلیل کند؛ بدین معنی که وجود فراملی‌گرایی یا فراسرزمینی شدن جریان‌ها انکار نمی‌شود، ولی به نوعی سعی در اثبات سرزمینی‌سازی مجدد جریان‌ها و پدیده‌های گوناگون در عصر جهانی شدن دارد. به علاوه، استدلال اصلی این نوشتار این است که قلمرو سرزمینی (سرزمین و مرز) در دوره جهانی شدن از بین نرفته، بلکه کارکرد آن متحول شده است. این باور نیز وجود دارد که قلمرو سرزمینی، به دلیل نیاز انسان به تفاوت ماندگار بوده و جهانی شدن، فراملی شدن و غیره جایگاه و نقش آن را در زندگی اشتراکی انسان از بین نمی‌برد.

**کلمات کلیدی: جهانی شدن، سرزمین، سرزمین‌زدایی، سرزمین‌سازی مجدد.**

## مقدمه

اصطلاح جهانی شدن، نخست در اواسط دهه ۱۹۶۰ و سپس در اواسط دهه ۱۹۹۰ مورد استفاده عموم واقع شد. شمار اندکی از افراد چیزی را رد می‌کنند که در جریان بوده و در کل، جهان را بازسازی می‌کند. جهان بیشتر و بیشتر به هم پیوسته شده و این چیزی است که همه در مورد آن توافق دارند. جهانی شدن به یکی از مهم‌ترین جریان‌های ماندگار برای سال‌های پیشرو تبدیل شده است. آن فرآیندی گذار از یک اقتصاد بین‌المللی متشکل از واحدهای ملی جدا از هم به اقتصادی جهانی متشکل از اقتصادهای ملی درهم آمیخته شده است. پیشرفت در ارتباطات راه دور، مدیریت اطلاعات و فناوری‌های حمل و نقل این گذر را ساده‌تر کرده است (آجیلی و بیکی، ۱۳۹۲). جهانی شدن یکی از مباحث مهم و جنجال برانگیز دنیای معاصر است که متفکران و اندیشمندان مختلف، هریک به گونه‌ای راجع به آن سخن می‌گویند. هم اکنون در مورد جهانی شدن اتفاق نظر چندانی وجود ندارد و تعابیر و برداشتهای متفاوتی در مورد آن ارائه می‌شود، به نحوی که برخی این اصطلاح را یکی از ویژگی‌های مبهم آخر قرن بیستم و ابتدای قرن بیست و یکم می‌دانند؛ اما آنچه مسلم است، این است که هیچ کس نتوانسته منکر اصل وجود این پدیده و تأثیر آن بر زندگی بشر در دنیای معاصر شود و اختلاف‌ها بر سر ابعاد گوناگون جهانی شدن، آثار و تبعات یا چگونگی و کم و کیف آن است.

به هر حال، جهانی شدن در حال رخ دادن و پیشروی به سوی آینده‌ای مبهم است. درحالی‌که این فرآیند بسیاری از زمینه‌های زندگی اجتماعی ما را متأثر ساخته، بر محیط فیزیکی ما نیز تأثیرگذار بوده است. فشردگی زمان و فضا در این برهه از تاریخ، به معنای خارج شدن انسان‌ها از گوشه‌نشینی و اطلاعاتی شدن فضای جغرافیایی است. ورود ماهواره‌ها، رسانه‌ها و فناوری‌های اطلاعاتی به نواحی گوناگون، به معنای متفاوت بودن نقش و کارکرد جدید سرزمین‌ها در دوره جدید جهانی است. پدیده جهانی شدن، مفاهیم و اصطلاح‌های جغرافیایی همچون ناحیه، مکان، فضا، منطقه و مهم‌تر از همه، سرزمین را متأثر ساخته است. درحالی‌که برخی (همانند جهان‌گرایان) معتقد به پایان علم جغرافیا در این دوره هستند، شمار بسیاری (تحول‌گرایان) نیز تنها به بحث در مورد نفوذپذیری، کاهش اهمیت مرز و سرزمین پرداخته‌اند (آزاد ارمکی، ۱۳۸۶). در این مقاله روش جمع‌آوری داده‌ها و اطلاعات کتابخانه‌ای است. استفاده از کتب و مقاله‌های خارجی در کتابخانه‌های دانشگاه‌ها، سازمان‌ها و وزارتخانه‌ها و نیز، استفاده از اینترنت و غیره از جمله این موارد است. تحلیل و تجزیه داده‌ها بیشتر توصیفی است، ضمن اینکه تعمیم نیز از جمله مواردی است که با روش‌های گوناگون قیاسی - استدلالی حاصل می‌شود.

## رویکرد نظری

در این بخش بحث‌های نظری در مورد جهانی شدن و تعاریف مربوط به آن بررسی می‌گردد. نوپا بودن مطالعات و نظریه‌پردازی‌های انجام شده درباره جهانی شدن از یک سو و چندوجهی بودن و پیچیدگی این پدیده از سوی دیگر، سبب شده تعریف‌های عرضه شده از جهانی شدن تنوع بسیار زیادی پیدا کند.

کوتکوویچ و کلنر<sup>۱</sup> جهانی شدن را برای توصیف روندی به کار می‌برند که «اقتصاد جهانی، نیروهای سیاسی و فرهنگی به سرعت کره زمین را زیر نفوذ قرار می‌دهند و به خلق یک بازار نوین جهانی، سازمان‌های سیاسی فراملی جدید و فرهنگ ملی تازه‌ای می‌پردازند» (جمشیدی‌ها و قبادی، ۱۳۸۶). واترز<sup>۲</sup> پدیده جهانی شدن را در سه بعد مختلف مورد تحلیل قرار می‌دهد. او معتقد است که روابط اجتماعی انسان و به بیان دیگر مبادلات بشری به طور کلی به سه بخش اصلی تقسیم می‌شوند: «اقتصاد تولید»، «سیاست و امنیت» و «روابط نمادین در حوزه فرهنگ». جهانی شدن در هر سه این ابعاد تشخیص دادنی است و ماهیت زندگی بشر را تغییر داده است؛ اما بعد سوم به تدریج خود را بر دو بعد دیگر تحمیل می‌کند. واترز دنیای جدید را دنیایی از نمادها و نشانه‌ها می‌داند نمادها و نشانه‌هایی که با کمک فناوری جدید اطلاعات و ارتباطات به سادگی مبادله شده و برای اثرگذاری‌شان نیازی به عبور از فضاها و جغرافیایی ندارند. او معتقد است که مبحث فرهنگ، قلب پدیده جهانی شدن است. چیزی که او نام «فرهنگی شدن زندگی اجتماعی» بر آن می‌گذارد، در دنیای جدید نظام‌های نمادین ارزشی، پایه و اساس سیستم‌های سیاسی و حتی مبادلات اقتصادی است (حسینی، ۱۳۸۷).

رابرتسون<sup>۳</sup> می‌نویسد: جهانی شدن که در قرن بیستم به صورت یک شعور کل‌گرا تجلی پیدا کرد، مستلزم وابسته کردن نقاط مرجع فردی و ملی به نقاط مرجع عام و فراملی است. از این رو، جهانی شدن ایجاد ارتباطات فرهنگی، اجتماعی و پدیده شناختی بین چهار عامل زیر را شامل می‌شود:

۱. خویشتن فرد ۲. جامعه ملی ۳. نظام بین‌الملل جوامع و ۴. بشریت

به طور کلی که این چهار عامل بر روی هم یک میدان جهانی تشکیل می‌دهند که شامل تمام اجزایی است که برای تحلیل جهانی شدن به آن‌ها نیاز هست.

دیوید هلد و آنتونی مک‌گرو<sup>۴</sup> بر این باورند که در مورد رابطه جهانی شدن و سرزمین، سه دیدگاه اساسی وجود دارد: دیدگاه نخست، جهان‌گرایی همانند اوهمایی و آپادوری هستند که معتقدند تغییر و تحولی بنیادین در فضای جغرافیای سیاسی و عرصه روابط بین‌المللی رخ داده است؛ به گونه‌ای که حکومت‌های ملتی دیگر بازیگر این عرصه نیستند. مفاهیم بنیادین یا همیشگی در جغرافیای سیاسی همانند حکومت، ملت، مرز، سرزمین، دولت و غیره - به گمان جهان‌گرایان - از بین رفته‌اند و گزینه‌های جدید همانند یک حکومت جهانی، شرکت‌های غیر حکومتی و مانند آن، جای آن‌ها را در این فضای جدید گرفته یا خواهند گرفت (خواجه نوری و همکاران، ۱۳۹۲).

دیدگاه واقع‌گرایی در مقابل جهان‌گرایان قرار دارد. به گمان طرفداران این دیدگاه، هیچ چیز جدیدی وجود ندارد و تحولی شکل نگرفته است. بر اساس نظر آنان، مسائل جدید در چارچوب بین‌المللی شدن فزاینده قابل فهم است.

<sup>1</sup>. Kotkovic & Coloner

<sup>2</sup>. Waters

<sup>3</sup>. Robertson

<sup>4</sup>. David Held & Anthony Mc grow

حکومت ملت پایه، بازیگر دوران ژئوپلیتیک سنتی بوده و همچنان برای سال‌های دراز بازیگر ماندگار خواهد ماند.

دیدگاه بینابینی نیز هست که به تحول‌گرایی معتقد است. تحول‌گرایان - هلد و مک‌گرو معتقد به تحول‌های گسترده و البته عمیق در فضای جغرافیای سیاسی و در مورد قوانین آن هستند؛ اما آنان همچنین به از بین رفتن مفاهیم ماندگار و همیشگی جغرافیای سیاسی معتقد نیستند، تنها به تغییر شکل ملت، حکومت، دولت و غیره اعتقاد دارند. به گمان آن‌ها باید به چندمحوری، نه حکومت‌محوری اعتقاد داشت. چندمحوری به توازن قدرت در بین بازیگران حکومتی و بازیگران دیگر غیرحکومتی در رابطه با معادله‌های ژئوپلیتیکی می‌پردازد. دیدگاه نواقع‌گرایی نتیجه تلاش این نوشتار برای استفاده از عقاید افرادی همانند والتز، کراسنر و گیلپین است که در فضای جدید جهانی سعی می‌شود بر اساس این دیدگاه، نقش حکومت ملت پایه نسبت به بازیگران دیگر پررنگ شود. برخلاف نظر واقع‌گرایان که به حکومت‌محوری و ستفالیایی و عدم تغییر معتقد بودند، دیدگاه نواقع‌گرایی معتقد به تغییر و تحول ژئوپلیتیک سنتی، جغرافیای سیاسی و حکومت‌محوری و ستفالیایی است و اعتقاد دارد که آرایش پدیده‌ها و جریان‌ها و قوانین در سال‌های آینده، از تعامل دو نیروی سرزمین‌زدایی و بازسرزمین‌سازی تشکیل شده و در این راستا، حکومت از نقش بیشتری در کنار دیگران برخوردار است و این تفاوت اصلی با تحول‌گرایی نیز هست.

این کار، با رهیافت نواقع‌گرایی روشی توصیفی داشته و مبتنی بر استدلال و تحلیل است. گرچه استفاده از شواهد، برای مثال در مورد به‌کارگیری فناوری در مرزهای آمریکا، جنبه اثباتی را از نظر دور نمی‌کند. شواهد عینی موجود با استفاده از پژوهش‌های انجام شده به وسیله دیگران است.

## بحث‌ها و یافته‌ها

### سرزمین

سرزمین در فرهنگ دهخدا، ملک، مملکت، ناحیه، کشور، اقلیم و مرز و بوم تعریف شده است. همچنین در فرهنگ دهخدا سرزمین جایی دانسته شده که تعلق به قومی داشته باشد. برای مثال سرزمین فارس، سرزمین ایرانیان یا سرزمین هندوستان در فرهنگ عمید نیز سرزمین به بوم و کشور تعریف شده و آن را قطعه زمینی پهناور که قوم یا طایفه‌ای در آنجا بسر برند، معنا شده است. پس سرزمین به مناطقی گفته می‌شود که مرز معین داشته (قلمرو سرزمینی) و با بازیگری توانا به نام حکومت مدیریت می‌شود (جمشیدی‌ها و قبادی، ۱۳۸۶).

پیترهاگت<sup>۱</sup> بیان می‌کند که واژه سرزمین در زبان انگلیسی معانی گوناگونی دارد، از این‌رو در آغاز کار، تعیین حدود تفسیر این واژه مفید خواهد بود. گوتمن بر این باور است که ریشه مفهوم اروپایی سرزمین لاتین است و در یونان باستان به مناطقی در اطراف شهر و در قلمرو آن اطلاق می‌شد و این مفهوم پس از پیدایش امپراتوری‌های

<sup>۱</sup> Peter Hoget

جهان گرا از میان رفت. در مقابل هینزلی<sup>۱</sup> پیشینه مفهوم سرزمین را به امپراتوری روم می‌رساند و باور دارد که پهنه آن امپراتوری (سرزمین روم) شمرده می‌شود (Baylis Etal. 2004).

معنای رایج سرزمین، بخشی از فضای اشغال شده توسط یک حکومت است. همیشه سرزمین به معنای فضای اجتماعی محدوده شده‌ای است که با حکومت‌های گوناگون و به دلیل پیامد راهبردهای سرزمین‌سازی اشغال و مورد استفاده قرار می‌گیرد. گرچه هر شخصی تلاش می‌کند که به دلیل تمایلات غریزی حریم شخصی خود را حفظ کند؛ ولی مفهوم سرزمین در ارتباط با یک سازمان است که شامل حکومت هم می‌شود. مفهوم سرزمین گرچه به گونه‌ای ساده‌انگارانه تنها به قلمرو حکومت تقلیل یافته است؛ ولی واقعیت آن است که به جز حکومت - ملت، گروه‌های اجتماعی سازمان‌های سیاسی، اقوام، گروه‌های بومی و از نظر تاریخی قبیله‌ها، امپراتوری‌ها، جنبش‌های ضد استعماری نیز دارای سرزمین بوده یا ادعاهای سرزمینی دارند.

در هر حال، در ارتباط با سرزمین باید گفت که بخشی از سیاره زمین است که محدوده‌ای داشته (گاهی اوقات محدوده‌های فرضی برای مثال سرزمین‌های فرهنگی و قومی) و توسط سازمانی سیاسی کنترل می‌شود. همان‌گونه که گوتمن بیان کرده است سرزمین جنبه‌های سیاسی و جغرافیایی دارد و نیز یکی از سه رکن اساسی کشور است و حکومت بدون آن، معنادار و پذیرفتنی نیست؛ ضمن آنکه سرزمین جمعیت دارد و مفهوم سرزمین بدون جمعیت ساکن مورد نظر جغرافیای سیاسی و جغرافیدانان نیست.

سرزمین در ارتباط دوجانبه با بسیاری از فرآیندها، پدیده‌ها و سازمان‌های سیاسی است. مفاهیم ملت، کشور، حکومت، دولت، قوم، اقلیت، مرکز و پیرامون و مانند آن، ارتباطی مستقیم با مفهوم سرزمین دارد. خشونت، جنگ، پاک‌سازی‌های قومی، تغییرات و تحولات سیاسی - اجتماعی و اقتصادی، از فرآیند سرزمین‌سازی و سرزمین پرورش یافته‌اند. تلاش برای سازماندهی فضا همراه و همزاد انسان بوده و غریزه و فرهنگ سرزمین منجر به حرکت تاریخ از سکونت ابتدایی بشر تاکنون شده است. بازسازی‌های مجدد نقشه‌های سیاسی از نگاه تاریخ و طبیعت، حکایت از تلاش بشر برای نفوذ، تأثیرگذاری، تملک و کنترل بر سرزمین و فضاست. در هر حال، تعلق انسان به سرزمین و پیوند وی با خاک، نیروی ثانویه‌ای در انسان ایجاد می‌کند تا پیکربندی‌های اجتماعی خویش را بر مبنای آن ایجاد و بازتولید کند. در هر حال، تعاملات اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی، متأثر از پدیده سرزمین و فرآیند سرزمین‌سازی بوده است.

### سرزمین‌زدایی

بحث سرزمین در دوره جهانی شدن در انجمن‌های علمی و سیاسی، توجه جغرافی‌دانان را به خود جلب کرده است. واقعیت آن است که نسبت به این دو مفهوم که از پایه‌های مهم و البته اصلی علم جغرافیاست، دیدگاه‌های متناقضی وجود دارد. اگرچه برخی، به ویژه جغرافی‌دانان سعی در اثبات اهمیت مفهوم سرزمین و نقش و جایگاه مهم آن در زندگی انسان دارند، ولی به گمان دیگران - منتقدان - آینده روشنی برای علم جغرافیا و مفهوم سرزمین

<sup>1</sup> Hinzley

قابل ترسیم نیست. سازوکارهای قلمروسازی، همانند حکومت، در حال تجزیه و سقوط و تضعیف‌اند و کارکردهای آن‌ها دیگر جنبه سرزمینی ندارد. نوعی جدایی بین کارکردهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی حکومت و دولت با مفهوم سرزمین به وجود آمده است. از سوی دیگر، امنیت نیز جنبه سرزمینی نداشته و به مسئله جهانی تبدیل شده است. تروریسم، سلاح‌های کشتار جمعی، جرم‌های اینترنتی، مافیای جهانی و ایدز، مرزها را نشناخته و قلمروهای سرزمینی را یکی پس از دیگری می‌پیماید. حس تعلق به مکان و تلاش در راه وطن قطع شده و جهان وطنی، انسان سیاره‌ای و پیشرفت برای نوع بشر معنادار شده است. بی‌مکان شدن جریان‌ها و غیر سرزمینی شدن نهادها، سازمان‌ها و شرکت‌ها، نوید رسیدن گونه جدیدی از روابط اجتماعی را می‌دهد. پدیده‌های نوظهور رو به تکامل است که مفاهیمی همانند حکومت، سرزمین، کشور، قلمرو، مرز، ناحیه، منطقه، تنوع، تفاوت و تکرر را از بین برده و شکل جدیدی به نام جهان واحد، دهکده جهانی، ملت جهانی، حکومت جهانی، فرهنگ جهانی، اقتصاد جهانی و مانند آن را به وجود آورده است (خواجه نوری و همکاران، ۱۳۹۲).

عدم تعلق و بی‌احساس شدن نسبت به مکان تولد و سرزمین ملی به معنای عدم تقابل سرزمینی، حذف جنگ‌ها از روابط بین‌المللی و از بین رفتن بحث ما و آن‌ها در شبکه اجتماعی است. بحث در این زمینه آن‌چنان داغ است که افرادی چون یان آرت شولد<sup>۱</sup> در کتاب نگاهی موشکافانه به پدیده جهانی شدن، معتقد است که ورود این پدیده به زندگی اجتماعی به زیان علم جغرافیا به طور اعم و قلمرو و سرزمین به طور اخص تمام می‌شود. "وجود فضای جهانی یا فراسرزمینی دلیلی بر این امر است. وی معتقد است که در میان تعاریف گوناگون جهانی شدن، از جمله غربی شدن، بین‌المللی شدن، جهان‌گستری و آزادی، شق پنجم آن یعنی سرزمین در عصر جهانی واقعیتی عینی و تعریف صحیح جهانی شدن است.

به هر حال جهانی شدن تأثیر مستقیمی بر سرزمین گذاشته است؛ چرا که جهانی شدن فرض نیست، بلکه واقعیتی عینی است. جریان‌های فرا سرزمینی در عصر جهانی، اهمیت و مفهوم سرزمین را متفاوت از گذشته ساخته‌اند. سرزمین و مرز و به تعبیری قلمرو سرزمینی در عصر فضا، محفوظ از جریان‌های جهانی در حوزه‌های گوناگون نیست. اگر زمانی حکومت‌ها با شدت تمام از قلمرو خویش حفاظت می‌کردند، امروزه کنترل و نظارت آن‌ها بر سرزمین و فضای حکومتی خویش با چالش‌های جهانی روبه‌رو شده است. در حوزه‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و چه بسا اجتماعی، بازیگرانی غیرسرزمینی در حال پیدایش هستند که برای ایجاد وحدت سرزمین در کل جهان یا گره زمین یا دستکم نفوذ در قلمرو سرزمینی در تلاش‌اند. این در حالی است که وحدت سرزمینی حکومت‌ها از طریق پاشنه آشیل آنان با ضعف روبه‌رو شده و قلمرو مؤثر ملی با بیابانی از عدم کنترل و فضا‌های خالی قدرت حکومت، محاصره شده است.

امنیت سرزمینی از دیگر مباحثی است که در عصر فضا با چالش روبه‌روست. حجم زیادی از تهدیدهای فراسرزمینی، قلمرو حکومتی را در تیررس قرار داده و چیزی جز ضعف و سستی برای حکومت‌ها باقی نگذاشته است. آنچه از

<sup>۱</sup> Yan Arth Showld

مجموعه تحولات جهانی و فرآیندهای جهانی شدن از این رهیافت می‌توان بررسی کرد، اینکه حاکمیت، امنیت، کنترل، اقتدار و قدرت در چارچوب سرزمین از رهیافت واقع‌گرایانه با چالش و تهدید روبه‌روست. درحالی‌که جهانی‌شدن موجب کاهش توان حکومت سرزمینی شده، جریان‌های سرزمینی نیز از تغییر و تحول در امان نمانده‌اند. این بدان معناست که امروزه، تلاش بازیگران فراسرزمینی همچون، شرکت‌های فراملی و غیرسرزمینی برای انجام بازسازی‌های جغرافیایی و تأمین اهداف و منافع خود در عصر فضا، زمینه آن را ایجاد کرده است. تقسیم بزرگ مقیاس جهانی در زمینه کار نیز به نظر می‌رسد که بر اساس اهداف و منافع این شرکت‌هاست تا حکومت‌ها. ضمن اینکه امروزه نوعی از همپوشانی جغرافیایی در تقسیم کار بین‌المللی به وجود آمده و سرزمین و نماینده آن - یا حافظ آن - یعنی حکومت، نفوذپذیرتر و آسیب‌پذیرتر شده‌اند. مهاجرت بین‌المللی نیز از دیگر جریان‌های فراسرزمینی است. هویت سرزمینی، تغییرات فرهنگی، شورش‌های داخلی، جنبش‌ها و فراسرزمینی ... از جمله پدیده‌های برانگیخته و متأثر از این جریان بین سرزمینی است. افزون بر موارد یاد شده، تروریسم بین‌المللی و مافیایی جهانی هم فضا و مکان نشناخته، تحولات زیادی را در ظرف مکان ایجاد کرده‌اند. افزایش جرم و جنایت، تهدیدهای امنیت اجتماعی و ایجاد بحران، قاچاق و ... از جمله آن‌هاست.

بحث‌های گوناگون و مختلف علمی در رابطه با جهانی شدن، حکایت از برداشتن مرزها و کاهش اهمیت سرزمین در عصر جهانی شدن دارد. جهان شبکه‌ها، ارتباطات فناورانه، اطلاعات و فضای مجازی و نیز، فشرده شدن جهان، حکایت از سرعت روند سرزمین‌زدایی است (دهقان، ۱۳۹۱). از سوی دیگر، جهانی شدن به معنای سرزمین‌زدایی محدود شده است و وجود جهان باز و بدون مانع پیوندها را امکان‌پذیر و تقویت می‌کند، و گرنه جهانی شدن با وجود مانع و مرز شدنی نیست. فراسرزمینی شدن در زمینه‌های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی، از جمله واقعیت‌ها (یا فراواقعیت‌های) پیش روی زندگی و هم پیوندی روزافزون امروزی ماست که الگوی ثابت، نامتغیر و همیشگی عصر وستفالی را از بین برده است. دنیای کنونی ما در واقع، گذار از حکومت‌محوری به سوی چند محوری است. گویا کلید اصلی و محور واقعی بحث این گذار و انتقال، حذف سرزمین و هموار شدن پستی و بلندی‌های دنیای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی (یعنی از بین رفتن تفاوت‌های فضایی - ناحیه‌ای) است. فضای کنونی جهان، به دلیل فشردگی هرچه بیشتر زمان و مکان از رهیافت تحلیل مدرن فهمیدنی نیست، بلکه امروزه باید قواعد و قوانین فضایی را از رهیافتی نو که همان ژئوپلیتیک یا انتقادی، پست مدرن است، مورد بررسی قرار داد.

#### سرزمین‌سازی مجدد

مجموعه بحث‌های نظری از سوی بیشتر تحلیلگران جهانی شدن که اغلب نیز جهان‌گرایان نامیده می‌شوند، حکایت از پایان موضوعیت سرزمین و مرز برای زندگی اجتماعی ما در این دوران نو دارد؛ اما هم اکنون ما در لابه‌لای زندگی واقعی خویش به فضای کره‌ی زیست، شاهد نوعی تفاوت‌ها و هویت‌ها، فرهنگ‌ها به جای

وحدت هویت و فرهنگ هستیم یعنی هنگامی که جهانی شدن در حال وقوع است، نوعی محلی‌گرایی نیز در حال تقویت است.

موارد ذکر شده، یعنی سرزمین‌زدایی، تنها یک روی سکه بود و بیانگر پیچیدگی، ابهام و ناشناختگی در فضا‌سازی توسط جهانی شدن است. روی دیگر سکه نشان از بازسازی و ساختمان‌سازی جدید جغرافیای عصر جهانی دارد. گرچه امروزه آگاهی‌ها، اطلاعات و ارتباطات جهانی شده؛ ولی مکان‌سازی ناحیه‌ها، سازی‌ها و سرزمین‌سازی‌ها نیز، تغییر یافته است. اگرچه در زمانی شناخت جغرافیایی محدود محلی و ملی بود ولی امروزه جهان‌شناختی جغرافیایی به کمک رسانه‌های ارتباطی به وجود می‌آید. مرزبندی‌های جدید و کنترل‌های جدید از سرزمین، بیانگر تغییری دوباره در عصر جهانی و البته بر اساس همان اصول اساسی جغرافیاست، یعنی درست است که عصر سرزمین‌سازی و ستفالیایی تحول یافته، ولی سرزمینی نورسیده از جهانی شدن موجودیت یافته است. دولت‌های حکومت‌کننده بر مناطق اقتصادی - جغرافیایی جدید، همانند اتحادیه اروپا و نفتا، در حال پاسبانی و حفاظت از سرزمینی بزرگ‌تر به نام اروپا یا آمریکایی شمالی هستند.

امروزه ورود به اتحادیه اروپا به حدی مشکل است که عبور از مرزهای ملی کشورهای به شدت استبدادی و نظامی شده. گرچه سازوکارهای غیرسرزمینی (به معنای قدیمی آن) در حال تأمین منافع تازه‌ای هستند، ولی نوعی سنگربندی جدید سرزمینی، یعنی هویت ناحیه‌ای به وجود آمده است. سازوکارهای سرزمینی در جهان پیشرفته، از گذشته خویش جدا شده و نوعی شکل‌بندی جدید جغرافیایی را در شمال نوید می‌دهد. در حالی که در جنوب، هنوز همان مدل‌های سرزمینی پابرجا مانده‌اند و نوعی از نابرابری فضایی در اهمیت و مفهوم سرزمین وجود دارد. از سوی دیگر، کشورهای مربوطه از فناوری استفاده کرده و سرزمین و مرز خود را بیشتر کنترل می‌کنند. کارگذاری دوربین‌های مرزی، استفاده از توانایی‌های جدید در مرزها و... دلیلی از وجود مدل بندی سرزمینی بین دولی عصر و ستفالیایی در فضای کنونی مجموعه کشورهای جنوب (و حتی در شمال) است و هنوز حس تعلق به مکان، مردن برای وطن و نقش و اهمیت سرزمین در زندگی سیاسی - اجتماعی مردم وجود دارد. همچنین، ایالات متحده راهبرد سرزمینی سازی در سیاست خارجی خود را دارد. شرکت نکردن در نشست‌های زیست محیطی دلیلی بر وجود منافع ملی و قدرت تأمین آن در عصر جهانی شدن از سوی ایالات متحده است. تقابل با قدرت‌های دیگر فرامنطقه‌ای برای حفظ منطقه نفوذ در همان قاره، دیدگاه‌های انزوای جغرافیایی، کنترل‌های شدید مرزی، از جمله این سرزمینی شدن است (زارع و فلاح، ۱۳۹۱).

راهبرد دولت یاغی ایالات متحده نیز، دلیلی دیگر بر سرزمینی شدن سیاست‌هاست. مبارزه با کشورهای مستقل، به نوعی دخالت سرزمینی و از سویی تعامل سرزمینی است. برخوردهای خشن با کشورهایی همانند کوبا و گُره شمالی، وجود روابط دو نظام سیاسی - اقتصادی (کمونیسم و کاپیتالیسم) در دو سرزمین جداگانه را بیان می‌کند.



وجود مقیاس در جهانی شدن به معنای اهمیت جایگاه سرزمین در مباحث سیاسی است. در عصر پسامدرنیسم، هویت‌های مبتنی بر سرزمین، صاحب فرصت‌های ایجاد شده توسط جهانی شدن گردیده‌اند که می‌توانند وجود خود را با بلندترین فریادها به گوش جهانیان برسانند. این فرآیند یا رویداد، حکایت از محلی شدن در کنار جهانی شدن دارد. یعنی سرزمین از یکسو در اثر جهانی شدن زیر سؤال رفته و از سوی دیگر، جنبش‌های جدایی‌طلبانه خرده‌فرهنگ‌ها و هویت‌های ملی و محلی، درصدد برپایی سرزمین‌های جدید هستند و عده‌ای در آرزوی دستیابی به سرزمین خود هستند و کشور جدید را خواهان‌اند. به این پروسه گمان برخی سرزمین‌سازی تکنوپلیتیکی یا بافتی فرهنگی نامیده می‌شود.

در مجموع اگرچه سرزمین مسئله‌ای پایدار نیست و وضعیت و موقعیت آن جای سؤال دارد، ولی ابهام‌ها در این رابطه فراوان است. سرزمین در آینده، نه تنها بار مفهومی - ارزشی خود را از دست نداده، بلکه به شیوه‌های جدید به هر نام و عنوانی (قبیله گرایی نوین، سرزمین‌سازی و...) باز ساخت می‌شود.

#### تضعیف حاکمیت و استقلال کشورهای اسلامی

ملتی که فرهنگ بیگانه در آن رواج داشته باشد، نمی‌تواند ادعای استقلال کند. جهانی شدن در قالب سرمایه‌داری جهانی و تحت رهبری امریکا به دنبال حذف همه ساختارهای اقتصادی کشورهای اسلامی در مقابل بخش خصوصی و بازار آزاد بوده است. در عصر جهانی شدن مداخله آشکار و مؤثر صندوق بین‌المللی پول در کشورهای اسلامی، حمله به پول ملی کشورهای مذکور، مداخله در بورس جهانی، انحصار و تمرکز نوآوری، تحقیق و توسعه در مؤسسات خصوصی چندملیتی، دیکتاتوری سهامداران و شرکت‌های چندملیتی توسط غرب و امریکا در کشورهای اسلامی را ملاحظه می‌کنیم. به اعتقاد پل سوئیزی<sup>۱</sup> بین جهانی شدن و سلطه‌گری امریکا و غرب رابطه وجود دارد. هنری کسینجر بیان کرده است: جهانی شدن فقط واژه دیگری است و هم معنای سلطه ایالات متحده امریکاست. به اعتقاد کیت نش<sup>۲</sup> آن‌ها می‌گویند ما بهترین هستیم، زیرا ملت ما بهترین است. ما بهترین هستیم، زیرا فقط ما انسان واقعی هستیم. تحت تأثیر جهانی شدن و استعمار کشورهای اسلامی در حالی که در جوامع توسعه‌یافته و صنعتی، مسائلی مانند اوقات فراغت و حمایت از محیط زیست و حیوانات مطرح است (Coleman, 2003) در بسیاری از کشورهای جهان سوم، مسئله اصلی بقا و تلاش برای زنده ماندن است و در این شرایط، جهانی شدن به سود کشورهای صنعتی است. الگوی مصرف و تولید سرمایه‌داری در بسیاری از موارد، ملزومات و پیامدهای فرهنگی و ارزشی خاصی را به صورت تحمیلی و ناخودآگاه به همراه دارد (هر چند اگر آزادی واقعی وجود داشته باشد، می‌توان انتظار داشت فناوری‌ها، افزایش بهره‌وری و بهبود شرایط زندگی رخ دهد و شرط آن حذف مناسبات و شرایط تحمیلی است که غرب و نهادهای بین‌المللی بر جهان اسلام تحمیل کرده‌اند). جهانی‌سازی سبب می‌شود اهمیت نیروی کار فاقد مهارت و مواد خام کاهش یابد، نخبگان جهان سوم به سوی کشورهای پیشرفته هدایت شوند که پیامد آن فقیرتر شدن این کشورها و افزایش نابرابری بین کشورهای فقیر و غنی است. اگر جهانی شدن به انتقال

<sup>۱</sup> Paul Swizi

<sup>۲</sup> Kate Nash

فناوری، افزایش بهره‌وری و بهبود شرایط زندگی همه مردم جهان منجر شود، بسیار مطلوب است. امپریالیسم بر خلاف تصور و تحت نظریه برخورد تمدن‌های هانتینگتون که به عنوان ایدئولوژی جانشین جنگ سرد، راهنمای سیاست خارجی غرب به خصوص آمریکا شده است، تهاجم جدید و همه‌جانبه‌ای را در سطح جهان شروع کرد. بر اساس توصیه‌های مطرح شده در نظام برخورد تمدن‌ها، غرب باید مانع موفقیت قدرت‌های آسیایی و توسعه اندیشه‌ها و ایدئولوژی اسلامی شود یا اندیشه‌های اسلامی را منحرف، سرکوب و تحقیر کند. آمریکا به عنوان پرچم‌دار فرهنگ و تمدن غرب و امپریالیسم سیاسی، اقتصادی و فرهنگی غرب، باید اقدامات تهاجمی مختلفی را علیه جهان اسلام و ارزش‌ها و فرهنگ اسلامی آغاز کند؛ زیرا یگانه مانع اساسی نظام سلطه و استکبار، همین فرهنگ و ارزش‌های اسلامی است. اندیشمندان و نظریه‌پردازان غرب معتقد بودند که یگانه مانع جدی برای نفوذ و سلطه فرهنگ و رژیم‌های فرهنگی و سیاسی و اقتصادی غرب، قرآن کریم و فرهنگ قرآنی و حجاب است؛ بنابراین، بسیار تلاش کردند تا نقش جامعه‌سازی، هنجارسازی و دکترین اسلامی را در کشورهای اسلامی حذف یا کمرنگ کنند. غرب در قالب نوسازی در جهان اسلام توانست قوانین مدنی و اجتماعی و دکترین اسلام را به حاشیه راند و حجاب و حاکمیت ارزش‌های اسلامی در این کشورها را کمرنگ نماید. بعد از اینکه اسلام و ارزش‌های اسلامی و حجاب در این کشورها کمرنگ شد، شاهد غارت و تسلط همه‌جانبه غرب و امپریالیسم غرب در این کشورها هستیم؛ زیرا یگانه مانع مقاومت در برابر سلطه و فرهنگ سلطه‌طلبانه، نژادپرستانه و لذت‌طلب غرب، اندیشه و آیین مترقی و منطقی اسلامی بود. آن‌ها در نتیجه سکولار کردن حوزه‌های مختلف حیات اسلامی در این کشورها توانستند تا حدود بسیاری به اهداف سیاسی و فرهنگی خود برسند. نتیجه اقدامات آن‌ها این است که جهان اسلام حاکمیتی بر منابع، مناطق و راه‌های استراتژیک خود و منابع ارزشمند نفت و گاز ندارد و در حوزه فرهنگی نیز فرهنگ مصرف‌گرایی بر کل زندگی جامعه اسلامی سایه افکنده است.

به اعتقاد ژوزف کنراد<sup>۱</sup> در حالت فوق‌العاده، فاصله بین تمدن و شقاوت با یک تلنگر از بین می‌رود. او نشان داده است که چگونه تمدن اروپایی در اوج خود می‌تواند ناگهان و بدون مقدمه به وحشی‌گری تبدیل شود، نظیر کشتار بلژیک در کنگو و کشتار سرخ‌پوستان و غیره. در دهه آخر قرن بیستم و آغاز قرن بیست و یکم، غرب و امپریالیسم با نشان دادن چهره حقیقی خود یک‌باره رسماً و علناً کشورگشایی را در سرلوحه برنامه خود قرار داد (Castles, 1997). آمریکا با حمله به عراق در سال ۱۹۹۱، حمله به افغانستان در سال ۲۰۰۱ و حمله به عراق در سال ۲۰۰۳ و حمایت از گروه‌های تروریستی داعش و النصره در سوریه برای تجزیه حاکمیت عراق و سوریه و سلطه بر منابع نفت و گاز و تضعیف محور مقاومت، ماهیت سیاست سلطه‌گرانه و امپریالیستی خود را نشان داده است و سعی می‌کند با سلطه بر منابع قدرت (انرژی و موقعیت‌های راهبردی) برتری خود را بر سایر کشورهای غربی حفظ کند. رفتار آمریکا در عراق و سوریه و حمایت از تروریست‌ها، جز بازگشت به دوران امپریالیسم همراه با مستعمره نیست. آمریکا در قالب جهانی شدن و شعار مبارزه با تروریسم برای گسترش سلطه خود بر جهان اسلام و استفاده ابزاری از

<sup>۱</sup> Joseph Conrad

تروریسم برای اهداف خود تلاش کرده است. در نتیجه ملاحظه می‌کنیم که استقلال، تمامیت ارضی، هویت ملی و سرزمینی کشورهای اسلامی نادیده انگاشته می‌شود. امپریالیسم و جهانی‌سازی غربی، کشتار، قتل عام و نابودی ملت‌ها را وسیله‌ای برای نیل به هدف دانسته و تحت عنوان مبارزه تروریسم میلیون‌ها انسان را در عراق و افغانستان نابود کرده و با همین عنوان در قالب جنگ نرم و امپریالیسم نرم یا فرهنگی، دولت‌های مستقل و غیر وابسته به امریکا و غرب (مانند ایران، سازمان حزب‌الله، انصار الله یمن و سایر مخالفان استعمار و امپریالیسم) را مورد تهدید و تحریم و تهاجم قرار داده است. تغییر نقشه سیاسی خاورمیانه و طرح خاورمیانه نو در سایه امپریالیسم و با شعار جهانی‌سازی و مبارزه تروریسم و نوسازی در حال انجام است، ولی این نوسازی جز سکولاریزه کردن جهان اسلام و از بین رفتن وحدت و انسجام مسلمانان و سلطه غرب بر کشورهای اسلامی و تأمین امنیت اسرائیل نیست و قطعاً این نوسازی و این نوع جهانی شدن مانند جاده یک‌طرفه است که به ایجاد اختلال‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی و وابستگی اقتصادی کشورهای اسلامی منجر شده و خواهد شد.

به گفته برژینسکی<sup>۱</sup> ساختار هرمی شکل نظام سیاسی امریکا و امپریالیسم در قرن بیست و یکم این گونه است: سه ستون اصلی ژئواستراتژی امپریالیسم امریکا عبارت‌اند از: جلوگیری از سازش و ادامه امنیت میان رعایا، حفظ خراج‌گزاران و در نهایت جلوگیری از ائتلاف وحشیان با یکدیگر. در این طرز تفکر امریکا و فرهنگ امریکایی در رأس هرم قرار دارد. سایر قدرت‌های امپریالیستی و هم پیمان امریکا که باید از سازش و اتحاد آن‌ها علیه لرد بزرگ (امریکا) جلوگیری شود، بخش میانی هرم را تشکیل می‌دهند. خراج‌گزاران نیز رژیم‌های جنوب هستند که باید منکوب گردند و در عین حال محفوظ نگه داشته شوند (Castells, 1997). رژیم‌های سایر کشورهای آسیا، افریقا و امریکای لاتین هستند که به قدرت‌های امپریالیستی باج و خراج به صورت بهره و هزینه وام، سودهای خارق‌العاده حاصل از سرمایه‌گذاری خارجی و فروش ارزان مواد خام به خصوص نفت (عربستان، کویت، امارات متحده عربی و فروش نفت عراق و سوریه توسط داعش) و غیره پرداخت می‌کنند. وحشیان که لازم است از پیوند و اتحادشان با یکدیگر جلوگیری شود، همان مردم تحت استثمار و فشار هستند، زیرا به اعتقاد برژینسکی اگر این وحشیان که به زعم او کشورهای اسلامی و جهان سوم هستند، متحد شوند و انسجام داشته باشند، تمدن را با خطر مواجه می‌کنند. جنگ تمدن‌ها نیز یک حربه استعماری است؛ زیرا دین حاکم بر اروپا، دین و فرهنگ مسیحیت نیست. بلکه یک تمدن سکولار و غیردینی است و مسیحیت حتی در حوزه‌های فردی و کاملاً بسته و محدود تحمل نمی‌شود. دینی که در غرب جریان دارد، دگرترین اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ندارد و اگر هم داشته باشد، اجازه اجرا شدن ندارد و گزاره‌های آن از نظر غرب غیر معرفت بخش است و متون آن حقیقت‌نما نیست. تفسیر بردار است و تفسیرهای مختلف و متضادی دارد و امکان داوری درباره آن وجود ندارد و حق و باطل نیز طبق این تفسیر، نسبی است. خورشید احمد تأثیرات جهانی شدن بر استقلال و حاکمیت کشورهای اسلامی را این گونه ذکر می‌کند:

<sup>۱</sup> Brzezinski

**الف: وابسته شدن به غرب:** در جوامع اسلامی تحت استعمار، نهادهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جدید بر اساس تجربه غرب خلق شد که با نهادهای سنتی در تضاد بودند.

**ب: قطب‌بندی آموزشی:** بر اساس نفوذ استعمار دو نوع آموزش در جوامع اسلامی ایجاد شد. یک نوع آموزش ملهم از غرب در برابر آموزش سنتی و مذهبی به وجود آمد. جامعه به دو گروه نخبگان مدرن تحصیل‌کرده جدید و رهبری سنتی قدیم تقسیم شد.

**ج: بحران رهبری:** به علت نفوذ استعمار، رهبری سنتی به نحوی نظام‌مند ضعیف شد و از بین رفت و نوعی رهبری سیاسی خارجی به جامعه اسلامی تحمیل گردید. این رهبری، طرفدار غرب و از مردم خود بیگانه بود. به اعتقاد شیخ احمد، جامعه اسلامی در برابر نفوذ استعمار و عقب‌ماندگی و انحطاط جامعه عکس‌العمل نشان داد. برای نجات از این بحران و حل این مشکل چند استراتژی مطرح شد. در ادامه سایر آثار جهانی شدن بر هویت و سبک زندگی ایرانی اسلامی بیان می‌شود.

برخورد تمدن‌ها بیشتر یک جنگ سیاسی است و برای تأمین منافع و حاکمیت ارزش‌های غیرمادی در حال انجام است و جنگ منافع است نه جنگ اسلام و مسیحیت. به این بهانه شاهد تضعیف استقلال و حاکمیت کشورهای اسلامی و اشغال این کشورها هستیم و با این شعار می‌خواهند رژیم‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی خود را بر جهان اسلام تحمیل کنند.

#### **مسئله سرزمین در عصر جهانی شدن**

در ارتباط با هم‌زمانی فراقلمروگرایی و قلمروسازی، زمانی جهانی شدن به معنای تغییر شکل جغرافیای اجتماعی است که اساساً در طی نیم قرن گذشته آشکار شده است. جهان ۱۹۵۰ هیچ شناختی از مسافران هوایی، موشک‌های بین‌قاره‌ای، ارتباطات ماهواره‌ای، پول جهانی، مراکز مالی فراساحلی یا بین‌ساحلی، شبکه‌های کامپیوتری یا سوراخ شدن ازن نداشت. مقیاس تولید فرامرزی و بازارهای فرامرزی نیز انحرافی از روند جاری آن یعنی سرزمینی محوری جریانات بود. زمانی که جهانی بودن به معنای فراقلمروگرایی تعریف می‌شود، رشد جدید و مقیاس جدید از نظر تاریخی نیز بی‌سابقه می‌باشد. البته این به معنای آن نیست که جغرافیای قدیمی فضاهای سرزمینی بی‌معنا هستند. برعکس، مکان‌های سرزمینی، هویت‌های سرزمینی و دولت سرزمینی به نشان دادن تأثیرات بسیار مهم ادامه می‌دهد. این دیدگاه به معنای این نیست که جهانی بودن از سرزمین‌سازی به دور است، بلکه بدین معناست که سرزمین‌سازی در جغرافیای اجتماعی دارای امتیاز انحصاری همانند پنجاه سال پیش نیست. ما دیگر در یک جامعه سرزمینی منزوی زندگی نمی‌کنیم بلکه فضاهای سرزمینی هم اکنون همزیست با و وابسته به فضاهای جهانی هستند.

در مورد فهم ظهور فراسرزمین‌سازی باید گفت که ما سرزمین‌محوری در حوزه جغرافیا را باید به ساختارهای اجتماعی دیگر ارتباط دهیم. در مورد حکومت کردن پایان سرزمین‌محوری با سقوط حکومت‌محوری ارتباط می‌یابد که این سرزمین‌محوری بر مبنای فرموله نمودن و اداری کردن مقرراتی است که اغلب منحصراً بر عهده حکومت سرزمینی است. با توجه به هویت‌ها و اجتماعات، پایان سرزمین‌محوری نیز با پایان ناسیونالیسم قدیمی همراه و

همزاد است. پایان سرزمین‌محوری به معنای پایان تولیدات سنتی و در کل فضای سرزمینی است. از نظر روش‌شناختی، سرزمین‌محوری به درک روابط اجتماعی از طریق جغرافیای سرزمینی باز می‌گردد. روش سرزمینی به معنای فرمولیزه کردن مفاهیم، مسائل، فرضیه‌سازی، جمع‌آوری داده‌ها و تفسیر شواهد، نتیجه‌گیری در یک چهارچوب فضائی که در کل سرزمین است، می‌باشد؛ بنابراین اکثریت جغرافی‌دانان اجتماعی و سیاسی، جهان را در شکل واحدهای سرزمینی مرزدار دیده‌اند. به هر حال متدولوژی سرزمین‌سازی به شناخت و تفسیر روابط اجتماعی سیاسی از منظر و رهیافت دولت ملت برمی‌گردد. به طوری که تحلیل مباحث در فضای بسته و سرزمینی انجام می‌گیرد (زارع و فلاح، ۱۳۹۱).

اما ظهور فراسرزمین‌سازی به معنای حذف فضای سرزمینی نیست. ما نباید سرزمین‌محوری را با متدولوژی جهان‌محوری جایگزین کنیم، طوری که فضای سرزمینی فراموش شود. ما در یک جهان بدون مرز زندگی نمی‌کنیم. گرچه تاریخ معاصر پایان سرزمین‌محوری که فضای اجتماعی را به شبکه‌های سرزمینی تقلیل می‌داد را مشاهده کرده<sup>۱</sup> است، اما ما مطمئناً پایان سرزمین‌سازی را مشاهده نکرده‌ایم. گفتن اینکه جغرافیای اجتماعی را نمی‌توان به صورت انحصاری از طریق سرزمینی‌سازی مشاهده کرد، به معنای این نیست که سرزمینی بودن بی‌ربط و بی‌مفهوم است. بلکه برخلاف آن، تولید سرزمینی، مکانیسم‌های سرزمینی، اکولوژی سرزمینی و هویت سرزمینی در آغاز قرن بیست و یکم بسیار با اهمیت باقی مانده است، گرچه موقعیت انحصاری گذشته را ندارد. برای مثال، بسیاری از ارتباطات همانند جاده‌ها، راه آهن‌ها، مسیرهای کشتیرانی به صورت سرزمینی ثابت باقی مانده است. به علاوه، مرزهای سرزمینی تأثیرات قوی را در تجارت کالاهای مادی و گردش مردم بیان می‌کند. سرزمینی بودن کالاهای کشاورزی و معدنی در همان زمان مقاومت زیادی داشته‌اند که کالاهای فراسرزمینی مثل اطلاعات و ارتباطات همان کارکرد را نداشته‌اند. در حالی که دلار و ویزای آمریکایی جهانی و سیاره‌ای هستند، بسیاری از پول‌های دیگر در یک حوزه سرزمینی مشخص در گردش‌اند. اکثر مردم امروزه حساب‌های بانکی‌شان را در یک شعبه محلی باز می‌کنند یا به هیچ وجه با بانک‌ها سروکار ندارند. تخریب محیط زیست به مکان‌های سرزمینی بخصوص ارتباط دارد، برای مثال نمک‌زدایی یا زهکشی آب‌ها و یا فرسایش بیش از حد (شریفی، ۱۳۹۱).

دیوید نیومن<sup>۱</sup> با مثالی از مرز رژیم اشغال‌گر قدس و فلسطین وارد بحث سرزمین‌سازی مجدد و سرزمین‌زدائی می‌شود. وی می‌گوید که به استثنای جریان و برخی ویژگی‌های فرهنگی به مقدار کم، جهان شاهد سرزمین‌زدائی و به طور کلی تضعیف پیوند سرزمین و هویت ملی نمی‌گردد. در مقابل، نقشه سیاسی جهانی در حال سرزمین‌سازی مجدد است چراکه مرزها نفوذپذیر شده‌اند و پیکربندی‌های جدید فضائی اتفاق می‌افتد. هویت‌های محلی در اثر شکل‌گیری سرزمینی مثل اتحادیه اروپا که حاکمیت را تقسیم می‌کنند، بیدار می‌شوند و آن بازگویی استقلال محلی در مقابل قدرت بوروکراتیک تشکیلات فراملی است. پس پایان سرزمین‌محوری به معنای اطلاق جهان‌محوری بودن نیست. اضافه شدن کیفیت‌های فراسرزمینی به جغرافیا جنبه‌های سرزمینی را محو نکرده است. در حقیقت، جهانی

<sup>۱</sup> David Newman

شدن معاصر پیوند نزدیکی با اشکال واقعی سرزمین سازی مجدد مثل منطقه‌گرایی، ظهور سیاست‌های ناسیونالیستی قومی داشته است؛ یعنی منطقه‌گرایی می‌تواند در تقابل با جهانی شدن باشد. به طور کلی منطقه‌ای بودن سیاره را تراشکاری می‌کند (تفاوت‌های ناحیه‌ای) در حالی که جهانی بودن سیاره را در بر می‌گیرد. منطقه محوری می‌تواند واکنشی در برابر جهان‌محوری باشد و خدمتی به ماکروناسیونالیسم، حمایت‌گرانی جدید در برابر مزاحمت‌های کاپیتالیزم جهانی و مقاومت در برابر فرهنگ جهانی و... باشد. برخی کنترل‌های اتحادیه اروپا بر تجارت خارجی و محدودیت سفت و سخت زیاد بر مهاجرت در این ناحیه به خوبی این دینامیک واکنشی را نشان می‌دهد. همان‌طور که هلن والاس<sup>۱</sup> نیز گفته است وحدت اروپائی می‌تواند اقدامی در جهت رد کردن پیامدهای جهانی شدن باشد و سخت کردن مرز بین (اروپای غربی) و مابقی جهان باشد. دیگران نیز منطقه‌گرایی را استراتژی مثبتی در مقابل جهانی شدن دانسته‌اند که راهی برای تقویت خودمختاری و استقلال در جهان جهانی شده روزافزون می‌باشد (Baylis Etal. 2004).

آشکار است که فضای اجتماعی در جهان امروزی، هم سرزمینی است و هم فراسرزمینی و در حقیقت، در عمل اجتماعی این دو کیفیت همدیگر را قطع می‌کنند. فراسرزمینی فقط سرزمین‌زدائی نسبی است و سرزمینی سازی حال حاضر فقط تا حدی فراسرزمینی می‌شود. روابط سرزمینی خاص سرزمین نیست، روابط فراسرزمینی نیز کاملاً غیر سرزمینی نیست؛ مثلاً بسیاری از کاربران اینترنتی به فضای اینترنتی از یک موقعیت سرزمینی دسترسی دارند. تولیدات جهانی، امور مالی جهانی و ارتباطات جهانی همیشه متأثر از موقعیت‌های سرزمینی است. هوپیمایی نیاز به باند فرودگاه دارد. تکنولوژی نظامی فراسرزمینی مثل ماهواره‌های جاسوسی معمولاً اهداف سرزمینی را ردیابی می‌کنند. شهرهای به اصطلاح جهانی مثل لندن و توکیو هنوز هم طول و عرض جغرافیائی دارند. تغییرات اکولوژی جهانی تأثیرات بخصوص سرزمینی دارند. برای مثال، بالا رفتن سطح آب دریاها تأثیرات متفاوتی بر مناطق ساحلی و ارتفاعات دارد. جهانی شدن حال حاضر یک فرمول به هم پیوسته (سرزمین‌محوری) را با دیگری (جهان‌محوری) جایگزین نکرده است. بلکه، ظهور فراسرزمین‌سازی پیچیدگی‌های زیادتری به جغرافیا و فرهنگ، اکولوژی، تاریخ، سیاست، روان‌شناسی اجتماعی داده است. شرایط محلی همچنین ممکن است بر تصمیم یک شرکت برای استقرار بخشی از فرآیند تولید خود در یک استان یا کشور به جای استان یا کشوری دیگر، تأثیر بگذارد. از نظر پول جهانی، اعتبارات و گردش‌های ارزهای فوق قلمروی تحت تأثیر تصمیم‌های سازنده حکومت‌های محلی در زمینه هدف‌های عرضه پول و نرخ‌های بهره قرار می‌گیرد.

در زمینه زیست‌محیطی، مشکلات جهانی بر مناطق محلی تأثیرات متفاوتی دارند. یک نمونه آشکار آن افزایش احتمالی سطح آب دریاها به دلیل گرم شدن جهان است که برای مناطق ساحلی و جزایر کوچک بیش از سایر نواحی اهمیت دارد صحیح نیست که در رابطه با پایان جغرافیای سرزمینی و از بین رفتن اهمیت آن سخن بگوییم. ما با یک جهان در حال جهانی شدن روبرو هستیم تا یک جهان جهانی شده. روابط اجتماعی به صورت نسبی و نه کامل

<sup>1</sup> Helen Valace

سرزمین‌زدائی شده است. در حقیقت، مکان‌ها، فاصله‌ها و مرزهای سرزمینی هنوز نقش قاطعی در بسیاری از شرایط و جریان‌ها ایفا می‌کنند. همان‌گونه که ما در حال ورود به قرن بیست و یکم هستیم، در میان دیگر اشیاء، سرزمین-سازی اغلب تأثیر قاطعی بر مهاجرت، درک ما از هویت و جامعه و بازارها برای کالاهای خاص، دارد. در حالی که سرزمین‌سازی ممکن است به اهمیتش ادامه دهد، جهانی شدن باعث پایان سرزمین‌محوری شده است (شرایطی که فضای اجتماعی بر اساس انطباق‌های سرزمینی تفسیر می‌شود).

به همراه طول، عرض و ارتفاع، جهانی شدن بُعد چهارم یعنی فراسرزمینی شدن جغرافیای اجتماعی را مطرح کرده است. جهانی شدن اهمیت قلمرو سرزمینی را در سیاست‌های جهانی از بین نبرده است. این درست است که این روند ابعاد جدیدی از جغرافیا را با ورود ارتباطات ماهواره‌ای و ارتباط از طریق امواج الکترومغناطیسی و غیره وارد روابط اجتماعی کرده است. مع‌ذلک این بدان معنی نیست که مفاهیم قدیمی جغرافیایی مانند طول و عرض جغرافیایی و ارتفاع از سطح دریا در جهان معاصر اهمیت خود را از دست داده‌اند. برای مثال، قلمرو سرزمینی درباره موقعیت منابع ملی، احساسات هویت ملی و خیلی جوانب دیگر آشکارا اهمیت خود را حفظ کرده است. وقتی مسائلی مانند مسافرت‌های زمینی و معاملات تجاری به میان می‌آید، عامل مسافت تأثیرات مقید کننده و بازدارنده خود را به طرز چشمگیری حفظ می‌کنند. گرچه سرعت به طور آشکار افزایش یافته است، اما مجاورت در این موارد هنوز هم کاملاً به فاصله‌های قلمرو، سرزمین و مرزها بستگی دارد. یا برای مثال در راه کار نظامی معاصر، تکنولوژی‌های فوق قلمروی مثل هواپیماهای فراصوتی، موشک‌های هدایت شونده، رادار، ماهواره‌های جاسوسی با جنگ‌افزارهای محلی مثل تانک و توپخانه تلفیق شده است. بیشتر گردانندگان ارتباطات راه دور با تأیید حکومت‌های محلی فعالیت می‌کنند و تعرفه‌های خود را در رابطه با واحدهای منطقه‌ای تغییر می‌دهند.

سرانجام اینکه، جهانی شدن تا جایی که با بسیاری از فرایندهای تجدید سازمان قلمروسازی رابطه داشته باشد، با قلمروسازی ناسازگار نیست. زمانی چنین تحولاتی رخ خواهد داد که واحدهای ویژه‌ای از سرزمین به میزان قابل ملاحظه‌ای رو به زوال بروند و سایر شکل‌بندی‌های قلمرو اهمیت فزاینده به دست آورند. برای مثال، جهانی شدن از راه‌های گوناگون موجب تقویت هم‌زمان گرایش معاصر به منطقه‌گرایی شده است. علاوه بر این، گسترش شرایط فوق قلمروی در بسیاری از کشورها به مقامات محلی کمک کرده است تا بتوانند خودمختاری بیشتری در برابر حکومت محلی به دست آورند. جهانی شدن در احیای قومی نقش دارد و موجب تقویت فروپاشی حکومت‌های پیشین شده (مانند چکسلواکی سابق، اتحاد جماهیر شوروی سابق و یوگسلاوی سابق) و کشورهای جدید جایگزین آن‌ها شده‌اند.

### نتیجه‌گیری و دستاورد علمی پژوهشی

در کل سه دیدگاه مختلف در ارتباط با جهانی شدن و سرزمین وجود دارد. برخی اعتقاد دارند که جهانی شدن کنونی اهمیت و موضوعیت مفهوم سرزمین را در عرصه‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی از بین برده است. دسته‌ای تنها به تحول معتقد بوده‌اند و در آخر برخی‌ها به عدم تغییر اعتقاد داشته‌اند. دیدگاه نواقع‌گرایی که در این کار پذیرفته

شده است، به دو دیدگاه آخر نزدیک‌تر است و بر این نکته تأکید می‌کند که نمی‌توان از رهیافت جغرافیای سیاسی سنتی به تحلیل و تبیین مفاهیم پایداری همانند، سرزمین و پیش‌بینی‌های مربوط به آینده آن در خصوص این بحث پرداخت. جهانی شدن روی داده و سرزمین‌محوری و ستفالیایی را از بین برده است. یعنی با سقوط حکومت-محوری و ظهور بازیگران جدید دوران سرزمین‌محوری که تحلیل جریان‌ها، رخدادها و حوادث را تنها از رهیافت چهاردیواری سرزمین انجام می‌داد به پایان رسیده است. برای فهم معادله‌های ژئوپلیتیک در آینده، باید دو جریان را با هم و همزمان (سرزمین‌زدایی و سرزمین‌سازی مجدد) در نظر گرفت. کلید تعریف مفاهیم ماندگاری، همانند سرزمین با در نظر داشتن این دو رویکرد با هم امکان‌پذیر است. این جریان که به چندمحوری معروف است، بیان می‌کند که همراه با حکومت، بازیگران غیردولتی و سازمان‌های فراملی در معمای سیاسی - اقتصادی در فضای جهانی و مقایسه‌ای دیگر تأثیرگذارند، اگرچه به نظر می‌رسد نقش حکومت‌ها در تنظیم قوانین مبتنی بر سرزمین بیش از دیگران است.

به هر حال، برخلاف آنچه برخی از جهان‌گرایان همانند آپادوری، اوهمای و... مطرح کرده‌اند؛ سرزمین موضوعیت خود را برای تا سال‌های زیادی از دست نمی‌دهد. از یک سو اعتقاد به عدم وجود جهانی شدن نیست و از سویی گفته برخی از واقع‌گرایان، همانند هرست و تامپسون در مورد عدم تغییر در عرصه جریان‌های سیاسی - اجتماعی مربوط به سرزمین، مورد پذیرش نیست، بلکه بر مبنای رهیافت نواقعی‌گرایی و وجود شواهد عینی در جهان پیش رو، علائمی در دست هست که نشان می‌دهد، قواعد و قوانین سرزمینی همچنان برای سال‌های دور در فضای سیاسی - اجتماعی به همراه تحول در مورد آن وجود خواهد داشت. سرزمین یکی از عوامل اصلی زندگی اجتماعی برای قرن جهانی شدن‌ها خواهد بود و چیزی به نام مرگ سرزمین و پایان موضوعیت آن وجود نخواهد داشت. وجود گزینه قلمروسازی، احساسات و عواطف تعلق به مکان، نیاز انسان به شناخت خویشتن، محدود بودن انسان در مکان حتی با وجود انفجار اطلاعات و غیره، جاودانگی عنصر سرزمین را بیان می‌کند. البته در عصر جهانی شدن، فراسرزمینی شدن و فراملی شدن جریان‌ها و فرآیندها وجود دارد، ولی از سوی دیگر نیز بیان می‌شود که همراه و همزاد این‌گونه جریان‌ها، نوعی سرزمینی‌سازی مجدد و سرزمینی بودن جهان آینده را مشاهده خواهیم کرد. به طور کلی می‌توان گفت بر اساس دلایل نواقعی‌گرایانه و شواهد عینی بیان شده، سرزمین‌زدایی کامل زندگی اجتماعی بی‌معنا خواهد بود. کوتاه اینکه سرزمین‌سازی در قرن بیست و یکم از دو ستون اساسی تشکیل شده است. از سویی سرزمین‌زدایی نسبی در مورد برخی از جریان‌ها وجود دارد و در مواردی یا در قسمت‌هایی از روابط انسان‌ها - که بیشتر به انقلاب ارتباطات و مجازی شدن جریان‌ها مربوط می‌شود - اهمیت سرزمین کمرنگ می‌شود و از سوی دیگر، سرزمین‌سازی مجدد نیز که ستون دوم سرزمین‌سازی در قرن آینده است، وجود و تداوم خواهد داشت. سرزمین و سرزمین‌سازی بخش جدایی‌ناپذیر فعالیت انسان و قسمت ماندگار رابطه انسان و محیط است.



تلاش حکومت‌های توسعه یافته یا شمال در راستای تقویت مرزها و جلوگیری از مهاجرت - با وجود بحث‌های فراوان در رابطه با از بین رفتن مرزها در عصر جهانی‌شدن - یکی از موارد بسیار در این زمینه است. درکل تمام گفتمان‌ها، پاسخ به مسئله‌ای بود که بیانگر حفظ و ماندگاری مفهوم سرزمین و تداوم تأثیر آن بر زندگی اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و... است. نتیجه دیگر اینکه تحولی بر اساس شواهد نواقع‌گرایی به دست آمده که دو رویکرد سرزمین‌زدایی و سرزمین‌سازی مجدد با هم معادله‌های سیاسی را در آینده می‌سازند.

بحث پایان جغرافیا در ثابت نمودن اینکه چگونه سرزمین‌زدایی همچنین سرزمین‌سازی مجدد است، توان ندارد. جغرافیا ناپدید نمی‌شود بلکه بازسازی می‌شود. در حقیقت وحدت مالی جهانی از طریق یک پیچیدگی سیاسی جغرافیایی، سرزمینی، تکنولوژیکی، حکومت‌ها و نیز بازارها امکان‌پذیر است. بر روی این پیچیدگی مراکز مالی جهانی به هم وصل‌اند. همان‌گونه که امین و تریفت گفته‌اند توسعه سیستم مالی جهانی باعث بی‌اهمیت شدن مکان نمی‌گردد بلکه حتی اهمیت بیشتر آن را به دنبال دارد. حتی اوبراین<sup>۱</sup> پذیرفته بود که تماس چهره به چهره اهمیت زیادی در سطوح بالای سیستم مالی جهانی دارد.

مطلب بعدی اینکه گفتمان پایان جغرافیا در تشخیص ساخت جغرافیای جدید انحصار مالی در سراسر کره زمین نقص دارد. سرزمین‌زدایی فضای مالی ملی و ایجاد فضای مالی جهانی واحد قوانین اقتصادی جهان را برای اقتصادهای توسعه یافته و در حال توسعه تغییر داد؛ یعنی نابرابری درآمد بین کشورهای در حال توسعه و توسعه یافته به صورت قابل توجهی افزایش یافته است. سرزمین‌زدایی و پایان یا مرگ جغرافیا تنها یک روی سکه است. روی دیگر آن بازسرزمین‌سازی است. عنصری که جغرافیا، هویت و قدرت را باز تنظیم کرده و بازیگر در عصر جهانی شدن باقی می‌ماند. ما با سرزمین‌زدایی صرف روبرو نیستیم، بلکه بخشی بسیار جزئی از جریانات و پدیده‌ها سرزمین‌زدایی می‌شوند. سرزمین و قلمرو عنصر جدائی‌ناپذیر تعاملات انسانی در تمام قرون گذشته بوده و برای قرن‌های آینده باقی خواهد ماند؛ چرا که با غریزه (همان‌طور که آردری می‌گوید)، احساس، اقتصاد، سیاست و در کل فرهنگ انسان ارتباط مستقیم دارد. سرزمین به صورت تاریخی به ملت‌سازی و تشکیل حکومت بازمی‌گردد. سرزمین به توسعه قدرت بروکراتیکی حکومت، نهادهای نظامی و ظرفیت‌های تکنولوژیکی، رژیم‌های هویتی و ساختارهای اجتماعی شده (همانند مدارس و کلیساها) و سیستم ارتباطی (همانند ادبیات ملی و رسانه‌ها) گره خورده است. سرزمین نباید هرگز به صورت ایزوله درک شود بلکه قسمتی از مجموعه قدرت، جغرافیا و هویت است. با کمی تفاوت، سرزمین رژیم آزمون است که از نهادینه شدن قدرت، ماتریالیزه شدن مکان و ایدئولیزه شدن مردم ایجاد می‌گردد. در رابطه با سرزمین‌زدایی باید دانست که ابتدا این گفتمان ایدئولوژیکی است و واقعیت را بیان نمی‌کند و به صورت بحث‌انگیز آن را اجتناب‌ناپذیر و فراروی جامعه سرمایه‌داری معاصر می‌پندارد. گفتمان سرزمین‌زدایی به عبارت دیگر بخشی از تفسیرهای خودخواهانه کاپیتالیسم اطلاعاتی شده معاصر است. استدلال دوم این است که آنچه ما با آن روبرو هستیم صرفاً سرزمین‌زدایی نیست بلکه بازتنظیم نظم، مرز و هویت است که به مردم، سرزمین و

<sup>1</sup> Obrine

سیاست در جهان کنونی معنی می‌دهد. سرزمین‌زدائی از نظر کیفی جدید نیست. به علاوه، یک انتقال صرف از ملیت، سرزمین‌سازی و حکومت‌محوری همان‌گونه که در متن ذکر شد نیست بلکه بازتنظیم عملکرد و معانی شرایط جدید جهانی است. به این سادگی‌ها نیست که سرزمین‌زدائی بدون بازسرزمین‌سازی باشد بلکه هر دو قسمت فرآیندهای عمومی در حال جریان از سرزمین‌سازی هستند.

استدلال سوم این است که پیامد سرزمین‌زدائی و بازسرزمین‌سازی در پایان قرن ایجاد نقشه سیاسی‌ای است که به صورت متناقض به شدت ادغام شده و پیوند یافته و همچنین بیشتر تقسیم شده و جدا گشته است. امری که ناشی از پیامد توسعه نابرابر روندها و جریان‌ات مربوط به اطلاعاتی شدن و جهانی شدن است. درحالی که توسعه حمل و نقل، تغییر شکل در بازارها و ارتباطات، دهکده جهانی را به وجود آورده است؛ این دهکده توسط آپارتاید جهانی خصوصیت یافته که باعث جدائی‌ها و دور شدن‌های همسایگی‌ها از یکدیگر شده است.

### منابع

آجیلی، هادی و مهدی بیکی (۱۳۹۲)، کالبد شکافی سبک زندگی در جامعه سرمایه‌داری، ویژه نامه سبک زندگی، سال چهارم، شماره ۱۳، بهار ۱۳۹۲

آزاد ارمکی، تقی (۱۳۸۶)، فرهنگ و هویت ایرانی و جهانی شدن، تهران، تمدن.

جمشیدی‌ها، غلامرضا و علیرضا قبادی (۱۳۸۶)، تحلیل جامعه‌شناختی از مراسم و مناسک دینی با تأکید بر مراسم عاشورا، فصلنامه تاریخ اسلام، سال هشتم، صص: ۱۶-۱۹

حسینی، سید جلال (۱۳۸۷)، پایان جهان مدرنیته یا... انتشارات زمزم هدایت، صص ۲۵-۴۲

خواجه نوروی و همکاران (۱۳۹۲)، مطالعه رابطه سبک زندگی و هویت اجتماعی، فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران، دوره هفتم، شماره ۱، بهار ۱۳۹۳، صص ۶۹-۹۴

دهقان، محمود (۱۳۹۱)، سبک زندگی ما تغییر کرده است، مجله مدیریت ارتباطات اجتماعی، شماره ۳۱، آذرماه ۱۳۹۱

زارع بیژن و فلاح، مهدی (۱۳۹۱)، بررسی سبک زندگی جوانان در شهر تهران و عوامل مؤثر بر آن، فصلنامه تحقیقات فرهنگی، دوره پنجم، شماره ۴.

شریفی، احمد حسین (۱۳۹۱)، سبک زندگی به عنوان شاخصی برای ارزیابی سطح ایمان، معرفت فرهنگی، سال سوم، تابستان، صص: ۴۹-۶۲

کفاشی، مجید و منوچهر پهلوان و کاظم عباس نژاد عربی (۱۳۸۹)، بررسی تأثیر سبک زندگی بر هویت اجتماعی جوانان، مطالعه موردی جوانان ۱۵-۲۹ ساله شهر بابل، پژوهش اجتماعی، شماره ۹، صص ۱۱۷-۱۳۹.

Featherstone, Mike, 1995, (reprint 1996) Undoing culture, London: SAGE publications Ltd

Mawlana, hamid, 2000, media and its impact on Muslim identity, pp. 250-252

Ackleson, J. 2004, Constructing Security on the U.S. - Mexico Border, Political Geography, Vol. 24, No. 2, PP. 165-184.

Ackleson, J. 2005, Fencing in Failure: Effective Border Control is not Achieved By Building More Fences, Policy in Focus, Immigration, Vol. 14, No. 2, PP. 1-8.

Amid, H. 1979, Amid Dictionary of Farsi, Institute of Amir Kabir Publication, Tehran. (In Persian)

Baylis, J. Smith, S. & Owens, P. 2004, The Globalization of World Politics: An Introduction to International Relations, Oxford University Press, translated to Persian by: Rahchamni, A. & Others, Cultural Institute for Studies and Researches of Contemporary Iranian Abrar.

Castells, M. 1997, Power of Identity: The Information Age: Economy, Society, and Culture, John Wiely & Sons LTD, Translated to Persian by: Agilian, A. and A. Khabaz, Tareh Noo, Tehran.

- Castles, M. 1997, *Power of Identity*, Oxford, Blackwell. Clark, I. 1999, *Globalization and International Relations Theory*, Oxford University Press, Translated to Persian by: Tagilo, F. Office of International and Political Studies, Tehran.
- Coleman, M. 2003, The Naming of Terrorism and Evil Outlaws, *Geopolitics*, Vol. 8, No. 3, PP. 87-104.
- Cox, K. R. *Political Geography, Territory, State and Society*, Oxford, Blackwell.
- Dalby, S. 2005, *Critique and Contemporary Geopolitics*, A Lecture Presented at Trbiat Modaress University, 11 may 2005, Tehran. Dekhoda, A.A. No date, *Dictionary of Dekhoda*, Eighth Version, University of Tehran, Tehran. (*In Persian*)